

# از اخلاق دینی تا دین اخلاقی

## نقدی بر رابطه دین و اخلاق در فلسفه کانت

### ● دکتر یوسف شاقول\*

اساسی را به فاعل می‌دهد، آنگاه براحتی می‌توان پذیرفت که باعتقاد کانت، آنچه علم را تحقق می‌بخشد و ضرورت و کلیت آن را تأمین می‌کند فاعل است نه متعلق و آنچه در حوزه اخلاق تأمین کننده خیر اخلاقی است، عامل است نه عمل و غایت آن، و این نگرشی است که بحق استحقاق نام انقلاب را دارد.

نگرش ویژه کانت به مسئله شناسایی و تبیینی که از قضایای تألیفی پیشین و نقش آنها در تأمین شناخت کلی و ضروری ما از جهان خارج عرضه می‌کند، از اهمیت بالایی در تاریخ تفکر بشری برخوردار است. بیشک نمی‌توان بدون آشنایی و توجه جدی به این بخش از نظریه کانت، سایر ابعاد فکری وی را بدرستی فهمید و تحلیل کرد؛ ولی از آنجا که عنوان مقاله محدود به بررسی رابطه دین و اخلاق در فلسفه کانت است و با توجه به این فرض که خواننده محترم این مقاله، با مقدمات فلسفه انتقادی کانت آشنایی اجمالی دارد، از طرح و تبیین نظریه شناسایی او در اینجا خودداری می‌کنیم.

مسئله کنونی ما اینست که آیا کانت - آنگونه که ادعا کرده - توانسته است پس از رد ادله موافقان مابعدالطبیعه بر آموزه‌های مهم دینی چون خدا، اختیار و جاودانگی نفس، این مؤلفه‌های مهم دینی را بر بنای نظام اخلاقی خویش استوار سازد؟ آیا او در نظام فلسفی خویش بدرستی به این مهم توفیق یافته است که با محدود کردن دانش و علم بشری، جایی را برای ایمان باز کند؟ یا این اندیشه در حد خواسته‌ای آرمانی باقی می‌ماند تا دیگران بدان تحقق بخشند؟ آیا نظام اخلاقی عقلی و انسانمدار کانت، نیاز جدی و منطقی به مؤلفه‌های دینی دارد؟ یا از استقلال و بینبازی کامل برخوردار است؟ و نهایت اینکه آیا اساساً

### ۱- مقدمه

باعتراف غالب مورخین و مفسرین، کانت بزرگترین فیلسوف است که جهان جدید غرب به خود دیده است. بیشک راز این عظمت را نباید صرفاً در درستی و بینظیر بودن آموزه‌های فلسفی وی جست، بلکه باید در انقلابی جستجو کرد که او در حوزه‌های معرفت شناسی و جهان‌شناسی پیاورد. حاصل این انقلاب فکری - که بتبع نظریه جدید نجومی کپرنیک - انقلاب کپرنیکی نامیده شده است، در انداختن طرحی نو در فلسفه و سایر حوزه‌های معرفت بشری بود. عظمت این آموزه انقلابی کانت بحدی عمیق و فراگیر است که تقریباً هیچ مکتب و گرایش فکری - فلسفی جدید و معاصر در غرب نیست که بتواند دین خود را به آن پنهان سازد.\*\*

از آنجا که ابعاد انقلاب کپرنیکی کانت بر همه آثار دوره نقدی وی سایه گستر است، تبیین وجوه گوناگون آن در محدوده این مقاله نخواهد گنجید؛ فقط می‌توان باختصار بیان داشت که نگرش انقلابی کانت در حوزه شناسایی به برجسته کردن نقش فاعل شناسا در کنار متعلق شناسایی، و در حوزه عمل و اخلاق، به اصل قراردادن عامل یا فاعل اخلاق در کنار فعل و غایت اخلاقی می‌انجامد.

روشن است که این بیان بمعنی بی اهمیت بودن متعلق شناسایی در شناخت، و فعل و غایت آن در حوزه اخلاق نیست؛ بلکه کانت همه این عناصر را بنحوی در نظریه شناسایی و اخلاقی خود حفظ می‌کند ولی این تفاوت را با دیگران دارد که در هر دو حوزه شناسایی و اخلاق، رکن و نقش اصلی بر عهده فاعل است نه متعلق. درست است که وی اعلام می‌کند مقولات پیشین، همه بدون داده‌های احساس بیمحتواست ولی اگر بیاد آوریم که او حتی در مرحله احساس هم با پیشین خواندن زمان و مکان نقش

\*- استادیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان.

\*\*\*- برداشت بالا از کانت، نظر مؤلف است. خردنامه.

## ۲- جایگاه اخلاق در فلسفه کانت

بر خلاف دیدگاه پاره‌ای از اهل نظر که فلسفه عملی کانت را بخش غیر جدی فلسفه او می‌دانند، که صرفاً بر اساس مصلحت زمانه و خوشامد پاره‌ای از نزدیکان وی نوشته شده است، این بخش از فلسفه او، هم از حیث میزان تأثیرگذاری در متفکرین بعدی و هم از جهت نقشی که در کل نظام فلسفی این فیلسوف بر عهده دارد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. حجم آثاری که کانت در دوره کمال خود به این موضوع اختصاص داده، گواه بسیار روشنی است بر اصالت و اهمیت این مسئله در اندیشه او.

اگر از اشاره‌های پراکنده و فراوان وی در اکثر آثار فلسفیش چشمپوشی کنیم و فقط به سه اثر مستقل و مهم «بسیاد مابعدالطبیعی اخلاق»، «نقد عقل عملی» و «مابعدالطبیعی اخلاق» که بترتیب در سالهای ۱۷۸۵، ۱۷۸۸، ۱۷۹۷ منتشر شده است، توجه کنیم، کافی است تا بر اهمیت و جدی بودن، این مسئله نزد وی صحه بگذاریم کانت نیز مانند بسیاری از اسلاف خویش، بخش قابل ملاحظه‌ای از وقت و اندیشه و نوشته‌های خود را به موضوع اخلاق اختصاص داده است. برای او این مسئله، از بعد دیگری نیز حائز اهمیت است. کانت پس از طرح نگرش استعلایی خود در باب شناسایی، و پذیرش شناسایی کلی و ضروری بشر در محدوده جهان‌پدیداری، با این مشکل مواجه شد که اگر بر عالم طبیعت - آنگونه که بر ما پدیدار می‌شود - نظام مکانیستی و موجب علی حاکم است، چگونه می‌توان اختیار را خصوصاً در حوزه بشری توجیه کرد. هر چند تا این حد مسئله به جهان‌شناسی مربوط می‌شود و بهمین دلیل کانت آن را در قالب تعارضات جهان‌شناختی مطرح می‌کند؛ ولی او بهیچوجه به این حد از اختیار قناعت نمی‌کند و پرسش خود را به اختیار عملی در حوزه رفتار انسانی نیز تسری می‌دهد. پرسش جدید اینست که چگونه انسان می‌تواند در عین اینکه عضوی از جهان طبیعت پدیداری است و از این حیث تابع قوانین علی موجب است، آزاد و مختار هم باشد؟ این دو ساحتی بودن یا دو ساحتی دیدن هستی و آدمی، او را بشدت بخود مشغول کرده است این دلمشغولی و حیرت در عبارت معروف و منقوش بر قبر وی بخوبی نمایان است.

کانت برای حل این مشکل بنحو ایجابی به فلسفه عملی و اخلاق توجه می‌کند. وی که ادله اهل

مسئله دین و آموزه‌های دینی برای کانت از اهمیت جدی برخوردار است؟ یا پرداختن به آن را صرفاً وظیفه‌ای مصلحتی می‌داند که برای خوشامد زمانه و پاره‌ای از اقربا، در دستور کار فلسفی خویش قرار داده است؟

سئوالات فوق مجموعه‌ای از پرسشهای مهمی است که نگارنده سعی دارد در این مقاله به آنها بپردازد و از رهگذر تحلیل آثار دینی و اخلاقی این فیلسوف، پاسخی نسبتاً روشن برای آنها عرضه کند.

توضیح این نکته لازم بنظر میرسد که این مقاله قصد ندارد تبیین نسبتاً جامعی از آموزه اخلاقی کانت عرضه کند و پس از آن به بررسی مسئله اصلی مقاله بپردازد. زیرا با توجه به حجم وسیع نوشته‌های کانت در زمینه اخلاق، ادعای چنین کاری بسیار گزاف و خارج از محدوده و حوصله این نوشته خواهد بود. بنابراین، روشی که نگارنده در سامان دادن به این نوشته دنبال کرده، عبارتست از:

۱- ارائه گزارشی اجمالی و در حد نیاز، از رئوس نظریه اخلاقی کانت.

۲- توجه اکید و عمده به آن بخش از نوشته‌های کانت که به تبیین آموزه‌های دینی بر اساس نظریه اخلاقی خویش می‌پردازد.

۳- نقد و ارزیابی میزان توفیق یا عدم توفیق فیلسوف در برقراری پیوند میان دین و اخلاق.

\*\*\*

**\* باعتماد کانت، آنچه علم را تحقق می‌بخشد و ضرورت و کلیت آن را تأمین می‌کند فاعل است نه مستعمل و آنچه در حوزه اخلاق تأمین‌کننده خیر اخلاقی است، عامل است نه عمل و غایت آن و این نگرشی است که بحق استحقاق نام انقلاب را دارد.**

**\* تأکید کانت بر  
تکلیف و انسجام آن  
بخطرات خود تکلیف و  
بدون در نظر گرفتن هر  
نوع انگیزه و میل و  
غایت دیگر، بحثی است  
که برخی از مفسرین  
اخلاق او را خشک و  
بدور از تمایل و گرایش  
انسانی دانسته‌اند.**

می‌دهد که کانت خیر اخلاقی یا نامشروط را نه در بیرون بلکه در درون اراده انسان می‌بیند. این نگرش، بنوعی نشاندهنده گرایش انسان‌گرایانه حاکم بر روشنگری قرن هیجدهم است. وی بهیچوجه تلاش نمی‌کند تا این گرایش را پنهان سازد و حتی در مقاله کوتاهی تحت همین عنوان<sup>۴</sup>، اساس روشنگری را در آزادی و نفی هر نوع قیومیت خود ساخته، معرفی می‌کند.

کانت پس از اینکه ملاک خیر اخلاقی را اراده خیر قرار داد، به تبیین این اراده خیر می‌پردازد. پرسشی که کانت خود را با آن، مواجه می‌بیند اینست که اراده خیر از چه ویژگی برخوردار است که مقام خیر اخلاقی را بخود اختصاص داده است؟ در پاسخ این پرسش، بیان می‌دارد که اراده خیر آن اراده‌ای است که تکلیف را بخاطر تکلیف انجام می‌دهد. در اینجا کانت یکی از آموزه‌های اخلاقی مشهور خود را معرفی می‌کند که صرف انطباق فعل با تکلیف، کافی نیست برای اینکه فعل، اخلاقی خوانده شود؛ بلکه علاوه بر آن باید بخاطر تکلیف هم انجام شده باشد. این بیان باز هم تأکید کانت را بر نقش نیت و اراده انسان در اخلاق نشان می‌دهد. تأکید کانت بر تکلیف و انجام آن بخاطر خود تکلیف و بدون در نظر گرفتن هر نوع انگیزه و میل و غایت دیگر، بحثی است که برخی از مفسرین اخلاق او را خشک و بدور از تمایل و گرایش انسانی دانسته‌اند.

مابعدالطبیعه را در اثبات اختیار، ناکافی می‌داند و از سوی دیگر وجود اختیار را امری روشن و ضروری می‌بیند، با توسل به حوزه اخلاق سعی می‌کند تا تبیین معقولی برای این مسئله، ارائه کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که اخلاق هم بنحوی نفس و هم از آن حیث که حلال بسیاری از مشکلات فلسفه کانت است، برای او از اهمیت بالایی برخوردار است و در کل نظام فلسفی وی جایگاه و نقش والا و اساسی دارد. شاید این گفته، خالی از وجهت نباشد که بخش عمده آموزه‌های ایجابی کانت را باید در همین حوزه فلسفه عملی و اخلاق وی یافت؛ زیرا فلسفه نظری او عمدتاً جنبه سلبی دارد و بخش قابل ملاحظه‌ای از آن به ردّ براهین و آموزه‌های اهل مابعدالطبیعه اختصاص دارد. ولی در حوزه اخلاق است که او تلاش می‌کند تا آنچه را در حوزه نظری در حالت تعلیق نگه داشته است دوباره بر بنیادی مستحکم استوار سازد.

### ۳- اخلاق انسانمدار و خود بسنده

می‌توان همراه با برخی از اهل نظر ادعا کرد که کانت در فلسفه اخلاق نیز همچون فلسفه نظری، در پی انقلاب کپرنیکی دیگری است<sup>۱</sup> هر چند او در حوزه اخلاق بصراحت چنین ادعایی نکرده، ولی شواهد و قراین فراوانی وجود دارد که خط انقلاب کپرنیکی او را در زمینه اخلاق نشان می‌دهد.

مهمترین شاهد این مدعا، نقش برجسته و اصیلی است که کانت در تبیین خود از اخلاق به فاعل یا عامل اخلاق<sup>۲</sup> می‌دهد. او همچنان که برای تبیین شناخت کلی و ضروری ما و نجات علم از وضعیت متزلزل ناشی از تشکیکات هیوم، به فاعل شناسا و تواناییها و فعالیت وی در فرایند شناسایی متوسل می‌شود و آن را محور اساسی نظریه شناسایی خود قرار می‌دهد، در حوزه اخلاق هم، راز توجیه اخلاق عقلی و کلی و ضروری را در توسل و توجه به انسان بعنوان عامل اخلاق می‌بیند. از اینرو کانت برخلاف فلاسفه پیش از خود، بحث درباره اخلاق را از فاعل اخلاق آغاز می‌کند و بر اساس فاعل و ویژگیهای آن، خیر بودن خود فعل و غایت آن را تعریف و تعیین می‌کند. بر همین اساس او در مسئله معروف «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق»، با این جمله مشهور تحلیل خود را آغاز می‌کند که «هیچ چیز را در جهان - و حتی بیرون از جهان - نمی‌توان تصور کرد که بتوان آن را خیر مطلق یا نامشروط نامید، جز اراده خیر»<sup>۳</sup>. این عبارت بخوبی نشان

1 - John R. Silber., *The Copernican Revolution in Ethics.*, in *Critical Assessments*, Vol.3, p. 196.

2 - moral agent

3 - Immanuel Kant, *Foundations of the Metaphysics of Morals*, trans, white Beck, p.9.

4 - Immanuel Kant: *what is Enlightenment*

بهرروی، کانت در تبیین تکلیف، آن را به قانون اخلاق بر می‌گرداند؛ و بیان می‌دارد که تکلیف، ضرورت انجام فعل از سر احترام به قانون است.<sup>5</sup> بنظر کانت قانون اخلاق چیزی نیست که از بیرون و توسط عامل بیرونی به انسان داده شود بلکه در درون همه موجودات عاقل حضور دارد. ولی چون انسانها بعنوان موجودات عاقل ناقص<sup>6</sup> - بر خلاف خداوند و موجودات مقدس - دستخوش انگیزشها و تمایلات هستند، این قانون برای آنها بصورت الزام و تکلیف نمایان می‌شود. کانت انسان را در حوزه اخلاق، کاشف صرف قانون نمی‌داند بلکه او را واضع قانون اخلاق می‌خواند زیرا هر فرض دیگری غیر از این را مساوی با سلب کلیت و ضرورت از اخلاق می‌اند. با اعتقاد او، انسان در حوزه اخلاق، هم می‌تواند خود - الزام<sup>7</sup> باشد و هم خود - آیین<sup>8</sup>؛ تنها در اینصورت است که می‌تواند واجد خیر اخلاقی باشد.

اهمیت اصل خود - آیینی در اخلاق کانت باندازه‌ای است که وی بصراحت از میان صور مختلف قانون اخلاق، آن صورتی که مبتنی بر اصل خود - آیینی است را اساس اخلاق خود معرفی می‌کند.<sup>9</sup> هر چند وی صورتهای مختلف قانون اخلاق و امر تنجیزی را بیانگر یک حقیقت می‌داند، اما با تأکید فراوان بر اصل خود - آیینی، جهتگیری اخلاق خود را نشاندهنده انقلاب کپرنیکی دیگری در این حوزه است - نمایان می‌سازد. با معرفی نمودن این اصل بعنوان مبنای اساسی اخلاق، روشن می‌شود که مسئله اصلی وی - متأثر از روسو - بیان آن امر و قانون اخلاق است که نه تنها محدود کننده آزادی بشر نباشد، بلکه از متن آزادی او ناشی شده باشد. وی تحقق چنین قانونی را فقط در قالب پذیرش اصل خود - آیینی اراده امکانپذیر می‌داند.

می‌بینیم که با این شیوه، کانت اختیار یا آزادی که در فلسفه نظری در حالت تعلیق نگه می‌دارد در فلسفه اخلاق بعنوان شرط ضروری تحقق قانون و تکلیف اخلاق، مستقر می‌سازد.

او راز تحقق آزادی را در خود - آیین بودن اراده بشری می‌داند و هرگزیننه‌ای غیر از این، هم آزادی انسان را خدشه‌دار می‌سازد و هم اعتبار اخلاق کلی و ضروری را با مشکل جدی مواجه می‌سازد.

باید یادآور شد که تأکید کانت بر آزادی و خود - آیینی اراده انسان بهیچوجه با رویکرد فیلسوفان لیبرال به آزادی بشر یکسان نیست. کانت بهیچوجه آزادی انسان را با

بیقیدی و لاابالیگری یکی نمی‌داند او بر خلاف لیبرالها هرگز تحت لوای آزادی، جواز قرار گرفتن بشر تحت فرامین بیحد و حصر تمایلات و انگیزشهای حسی را صادر نمی‌کند بلکه بر عکس، اعلام می‌دارد که آزادی حقیقی - که عین فضیلت اخلاقی است - آنگاه بدرستی تحقق می‌یابد که انسان بتواند تمایلات حسی خود را تحت کنترل فرامین عقل خویش در آورد.<sup>10</sup>

بهمین دلیل است که وی وجود قانون کلی و ضروری و تبعیت از آن را نه تنها منافی آزادی بشر نمی‌داند بلکه شرط ضروری آن می‌داند؛ بشرط آنکه این قانون از بیرون و توسط مرجع بیرونی صادر نشده باشد بلکه انسان عاقل، خود، آن را وضع کرده باشد و خود را بدان ملزم ساخته باشد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که کانت با برجسته کردن نقش انسان یا فاعل اخلاق و تأکید بر آزادی و خود - آیین بودن اراده بشر در حوزه اخلاق، می‌خواهد نظام اخلاق عقلی، انسانمدار و خودبسنده‌ای عرضه بدارد، که هم در وضع قانون اخلاق و هم در عمل بدان، به مرجعی بیرونی نیاز نداشته باشد.

#### ۴ - اخلاق و آموزه‌های دینی

کانت عمده مباحث دین‌شناسی خود را بترتیب در «نقد عقل محض»، «نقد عقل عملی» و «دین در حدود عقل تنها» سامان می‌دهد. مطابق معمول، آنچه در «نقد عقل محض» می‌آید بیشتر معطوف به رد استدلالهای اهل مابعدالطبیعه بر وجود خداست. هدف اصلی این نقدها - که در فصلی تحت عنوان «ایده آلیسم استعلایی» آورده می‌شود - نشان دادن این نکته است که اصحاب مابعدالطبیعه، ایده آل عقلی محض را که یک اصل تنظیمی صرف برای اندیشه ماست، بصورت یک واقعیت عینی قلمداد کرده‌اند. این مفهوم که عقل یا سیر صعودی از طریق قیاس انفصالی به آن می‌رسد، در برگیرنده همه کمالات ممکن است و بدین وسیله عقل می‌خواهد به شرط نامشروط کلیه محمولات برسد. اما عقل بخطا به این

5 - Kant; *Foundations* ; p. 16.

6 - imperfect rational being

7 - self obligative

8 - self legislative - autonomus

9 - Kant ; *Foundations*; p. 59.

10 - Kant, *The Metaphysics of Morals*, trans. Gregor, p. xvii

مفهوم محض، صورت واقعیت می‌بخشد و مغرورانه حکم می‌کند وجود حقیقتیترین موجود، یعنی خداوند را اثبات کرده است.

بنابر مبانی فلسفه نقادی کانت، روشن است که اثبات وجود خداوند بنحو نظری غیر ممکن است؛ چون هر نوع شناختی در قالب حکم صورت می‌گیرد و عنصر اصلی شکل دهنده حکم، معقولات فاهمه است؛ این مقولات نیز فقط بر داده‌های حسی قابل اطلاق است. اما تصور خداوند بعنوان شرط همه شروط و واجد همه کمالات ممکن، بهیچوجه در تجربه داده نشده است؛ بنابراین ادعای اثبات و شناخت آن، ادعایی نارواست.

کانت به این حد از نقد کلی و مبنايي اکتفا نمی‌کند بلکه تلاش می‌کند تا نادرست بودن استدلالهای اساسی خداشناسی رایج در مابعدالطبیعه نظری را نشان دهد. او هر سه برهان «وجودی»، «جهان‌شناختی» و «طبیعی - کلامی» را نادرست و ناکافی برای اثبات وجود خداوند می‌داند. وی پس از تحلیل و رد ادله خداشناسی، تصریح می‌کند که اگر خداگرایی ممکن باشد فقط باید مبتنی بر قانون اخلاق باشد:

«اینک، من معتقدم که همه تلاشهایی که برای بکار بردن عقل بنحو صرفاً نظری در مورد خداشناسی صورت می‌گیرد، کاملاً بیفایده و بخودی خود، پوچ و بیمحتواست. و نیز اینکه آن اصول عقل که در مطالعه طبیعت بکار می‌رود، بهیچ نوع خداشناسی نمی‌انجامد. بنابراین تنها خداشناسی عقل ممکن، آنستکه بر اساس قوانین اخلاق یا در پی هدایت آنها، استوار باشد»<sup>۱۱</sup>

کانت در «نقد عقل محض» فقط به همین حد از بیان اکتفا می‌کند که الهیات درست، باید بر اساس قوانین اخلاق صورت گیرد؛ اما چگونگی تحقق آن را به نقد دوم واگذار می‌کند. بدین ترتیب نقد اول در این موضوع نیز مانند اغلب موضوعهای مابعدالطبیعه دارای رویکرد سلبی است و مسئله مهم تبیین آموزه‌های دینی را بر عهده آثار اخلاق و بویژه «نقد عقل عملی» وا می‌گذارد.

## ۵- اصول موضوعه عقل عملی

کانت در نقد عقل عملی، بخش قابل ملاحظه‌ای را به تبیین مؤلفه‌های دینی چون خدا و جاودانگی نفس اختصاص می‌دهد. آزادی، جاودانگی نفس و خدا، سه

ایده محض عقل است که قبلاً در نقد اول، عدم امکان شناخت آنها به اثبات رسیده است؛ اما در نقد دوم بعنوان اصول موضوعه عقل عملی دوباره برقرار می‌شوند. باید بدانیم که نقش این سه اصل موضوع در نظام اخلاقی کانت یکسان نیست؛ نقش آزادی، تعیین کننده‌تر از دو مورد دیگر است. اگر آزادی نباشد، نه تکالیف اخلاقی بدرستی تعیین و توجیه می‌شود و نه عمل به آن تکالیف امکانپذیر خواهد بود. زیرا کانت محور اساسی اخلاق خود را خود - آیینی اراده قرار می‌دهد و خود - آیینی صورت دیگری از آزادی عملی بمعنای ایجابی آن است. اراده انسان، آنگاه بدرستی آزاد است که هم خود، قانونگذار باشد و هم از قوانین موضوعه اخلاقی خود تبعیت کند؛ و این تبعیت را با هیچ انگیزه‌ای جز احترام به خود قانون انجام ندهد. چنین اراده‌ای، اراده خیر و اخلاقی خواهد بود. بنابراین آزادی، سنگ بنای اخلاق کانت را می‌سازد؛ و در نقد عقل عملی بصراحت بر این ادعا تأکید می‌کند:

«آزادی در میان همه ایده‌های عقل نظری، تنها ایده‌ای است که ما امکانش را بنحو ماتقدم می‌شناسیم. ما آن را نمی‌فهمیم بلکه بعنوان شرط قانون اخلاق که نسبت به آن شناخت داریم می‌شناسیم. اما ایده‌های خدا و جاودانگی نفس، شرط قانون اخلاق نیستند بلکه فقط شرایط متعلق ضروری اراده‌ای هستند که با این قانون متعین می‌شوند»<sup>۱۲</sup>

**\* استقلال  
نظام اخلاقی  
کانت، هر چند  
وجود خدا و  
جهان آخرت را  
رد نمی‌کند ولی  
- برغم ادعای او  
- ضرورت آنها  
را نیز اثبات  
نمی‌کند.**

11 - Kant; *Critique of Pure Reason*; A 637 / B 605.

12 - Kant; *Critique of Practical Reason*; trans. white Beck; P.4.



نکته قابل ذکر اینکه از تأکید کانت بر آزادی، نباید نتیجه گرفت که وی قانون اخلاق را تابعی از آزادی قرار میدهد. در نقد دوم، قانون اخلاق بعنوان داده عقل، معرفی شده است که مستقل از آزادی وجود دارد و از وجود آن، به ضرورت آزادی پی می‌بریم نه بالعکس. «راولز» در مقایسه‌ای که میان قانون اخلاق در عقل عملی و مفاهیم فاهمه در عقل نظری کانت انجام می‌دهد به همین نکته اشاره می‌کند. بنظر او قانون اخلاق، همان نسبت را با عقل عملی دارد که مفاهیم فاهمه با عقل نظری؛ با این تفاوت که کانت سعی می‌کند برای مفاهیم فاهمه، توجیه لازم را فراهم آورد اما این کار توجیهی را برای قانون اخلاق میسر نمی‌داند.<sup>۱۳</sup>

بهر روی، روشن است که نقش آزادی در اخلاق کانت بسیار بیشتر از دو اصل موضوع دیگر است. خدا و جاودانگی نفس فقط در بخش پایانی اخلاق، یعنی آنجا که متعلق و عایت کلی اخلاق مطرح می‌شود، نقش آفرینی می‌کنند. کانت در تبیین قانون اخلاق و چگونگی کاربرد آن در افعال روزمره انسان و سامان دادن به نظام تکالیف اخلاقی و حقوقی، خود، هیچ استفاده‌ای از خدا نمی‌کند؛ حتی معتقد است اگر در این مراحل به عاملی غیر از عقل مداخلت داده شود، اخلاق در ورطه دگر - آیینی خواهد افتاد.

اما برغم استقلال که کانت برای اخلاق عقلی قائل است، باز هم در فلسفه اخلاق خود به بیان و تثبیت مؤلفه‌های دینی خدا و جاودانگی نفس می‌پردازد و با این کار، دلایل اخلاقی را جایگزین براهین نظری خداشناسی می‌کند. دلایل اخلاقی کانت بر خدا و جاودانگی نفس حول محور متعلق عقل عملی یا خیر اعلی<sup>۱۴</sup> مطرح می‌شود. با اعتقاد وی عقل عملی نیز مانند عقل نظری در پی یافتن شرط نامشروط برای متعلقات مشروط خویش است؛ و این نامشروط را در مفهوم خیر اعلی می‌یابد که غایت و متعلق نهایی اخلاق است. بنظر کانت خیر اعلی بعنوان خیر کامل، هم باید در برگیرنده فضیلت باشد و هم سعادت این مفهوم خیر اعلی غایت متعالی است که همه غایات دیگر را متحد می‌کند؛ بدون آن هیچ نظامی از غایات، امکانپذیر نیست و بهمین دلیل عقل به ما فرمان می‌دهد تا در پی تحقق آن باشیم زیرا اگر خیر اعلی لحاظ نشود، قواعد و قوانین اخلاقی پوچ و توخالی خواهد بود.<sup>۱۵</sup> کانت پس از بیان ضرورت خیر اعلی بعنوان شرط

نامشروط و غایت متعالی اخلاق، به بیان چگونگی مؤدی شدن این مفهوم به مؤلفه‌های مهم دینی خدا و جاودانگی نفس می‌پردازد. وی در فصلی تحت عنوان آنتی نومی عقل عملی، تصریح می‌کند که عقل عملی نیز مانند عقل نظری از آنتی نومی خاص خود بر خوردار است و این آنتی نومی حول محور خیر اعلی بعنوان مفهومی مؤلف از فضیلت و سعادت مطرح می‌شود؛ با این بیان که عقل از سویی ضرورت آن را تشخیص می‌دهد (چون در غیر این صورت، قانون و تکالیف اخلاقی پوچ و بیمحتوا خواهد ماند) و از سوی دیگر با محدود کردن نظر به این جهان و فاعلهای بشری، امکان تحقق آن بسیار بعید و حتی ممتنع می‌نماید؛ زیرا بوضوح می‌بینیم که در این جهان، بسیاری از فضیلت‌های اخلاقی با سعادت و خوشبختی همراه نیستند و معمولاً غالب اهل فضیلت از این حد از سعادت بیبهره می‌مانند.

بهمین دلیل کانت راه حل رفع این مشکل و آنتی نومی را در پذیرش جهانی دیگر و بتبع جاودانگی نفس بشری و نیز وجود خداوند می‌داند که بعنوان فاعل مختار و کامل، تحقق خیر اعلی که ترکیبی موزون از فضیلت و سعادت است - تضمین کند. وی در نقد دوم تصریح می‌کند که فرض وجود هماهنگی و تناسب میان فضیلت و سعادت برای اخلاق ضروری است؛ خیر اعلی، آن غایتی است که در آن این تناسب حفظ می‌شود. لازمه خیر اعلی اینستکه هر فضیلتی با سعادت متناسب خود همراه باشد. برای تأمین و تضمین این غایت اساسی، فرض وجود علتی متعالی (= خداوند) ضروری است. بدین ترتیب کانت مؤلفه‌های دینی بویژه خداوند را که در نقد عقل محض در اثر رد ادله موافقان مابعدالطبیعه، بصورت مفهومی صرفاً محتمل در آورده بود، در اخلاق بعنوان اصل ضروری وضع و تعیین می‌کند. وی بصراحت بر مؤدی شدن اخلاق به دین تأکید می‌کند:

«باین شیوه، از طریق مفهوم خیر اعلی بعنوان متعلق و غایت نهایی عقل عملی محض، قانون اخلاق به دین می‌انجامد. دین عبارت است از: تصدیق همه تکالیف بعنوان فرامین الهی؛ [البته]

13 - John Rawls; *Themes in Kant's Moral Philosophy*; in, *Critical Assessments*, pp. 29 - 30.

14 - highest good

15 - See; Kant, *Practical Reason*; pp. 112, 118.

نه همچون فرمانهای گزافی یک اراده بیرونی بلکه بعنوان قوانین اساسی و ضروری هر اراده آزاد بماهو آزاد»<sup>۱۶</sup>

بدین ترتیب کانت با طرح قانون اخلاق و خیر اعلی بعنوان متعلق ضروری عقل عملی، دو مؤلفه اساسی دینی یعنی خدا و جاودانگی نفس را بعنوان اصول ضروری تعیین می‌کند.

## ۶ - نقد و ارزیابی

همچنانکه این بررسی اجمالی نشان داد، در آثار اخلاقی کانت موضوعگیریهایی بظاهر متفاوتی در خصوص نسبت میان اخلاق و دین عرضه شده است. از سویی در آثاری چون دین در حدود عقل تنها، اخلاق بعنوان نظام عملی خودبسته معرفتی می‌شود که در تنظیم قوانین و تکالیف خود، هیچ نیازی به دین ندارد:

«از آنجا که اخلاق بر اساس تصور انسان بعنوان فاعل مختاری استوار است که، از آن جهت که آزاد است، خود را از طریق عقلش ملزم به قوانین نامشروط می‌سازد، نه بمفهوم موجود دیگری برتر از [انسان] نیاز دارد که تکلیفش را مشخص و معین سازد، و نه به انگیزش دیگری غیر از خود قانون نیاز است تا وی را به عمل به قانون وا دارد»<sup>۱۷</sup>

در عبارت فوق بخوبی روشن است که کانت در هیچکدام از دو بعد وضع قانون و الزام به قانون، نیازی به دین نمی‌بیند. عالم اخلاقی از نظر او هم خود - قانونگذار است و هم خود - الزام؛ هیچ انگیزش غیر از اراده عقلانیش وی را به انجام تکلیف و او نمی‌دارد و از هیچ قانون و تکلیفی جز آنچه عقل عملی وی وضع نموده، تبعیت نمی‌کند.

از سوی دیگر در آثاری چون نقد عقل عملی، جملاتی یافت می‌شود که در آنها کانت بر ضرورت مؤلفه‌های دینی برای اخلاق تأکید می‌کند<sup>۱۸</sup>. بنظر می‌رسد که هدف کانت از استدلالهای دینی در اخلاق اینست که نشان دهد چگونه اخلاقی که اساساً بینیاز و مستقل از اعتقاد دینی است، به دین می‌انجامد. اکنون باید دید آیا این پیوند اخلاق و دین از توجیه منطقی کافی برخوردار است یا خیر؟

دلایل خلاصه زیر از جمله شواهدی است که رابطه ضروری میان دین و اخلاق کانت را مورد سؤال و تردید

جدی قرار می‌دهد:

۱) همانطور که در بررسی اجمالی این مقاله آمد، کانت در اکثر آثار اخلاقی خود بویژه بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، در پی آنست تا با عرضه اخلاق مستقل، انسانمدار و عقلی، نمونه‌ای از نظام اخلاقی ارائه دهد که در عین برخورداری از کلیت و ضرورت، انسان یا عامل اخلاق، نقش محوری در آن ایفا کند. وی تحقق چنین نظامی را در نقش آفرینی اراده آزاد حقیقی یا اراده خیر می‌بیند. این اراده که بر خوردار از دو جنبه اجرایی و قانونگذاری است. آنگاه بدرستی آزاد است که در هر دوی این ابعاد به چیزی جز خود، اتکا نداشته باشد. وی در نقد عقل عملی با برشمردن نمونه‌هایی از دیدگاههای اخلاقی پیش از خود، از جمله افلاطون، رواقیان، اپیکور، هاجسن و کروزبوس، بر این نکته تأکید می‌کند که این دیدگاهها برغم برخورداری از پاره‌ای مزیت‌های نسبی، بدلیل عدم توجه دقیق به استقلال و خود - آیینی اراده موجود عاقل، نهایتاً نتوانستند نظریه اخلاقی جامع و کاملی را عرضه کنند.

بهر روی آنچه کانت بصراحت بر آن تأکید می‌کند و آن را یافته اساسی فلسفه اخلاق خود معرفتی می‌کند همین ادعاست که اراده آزاد و عقلانی موجود عاقل باید هم در وضع قانون اخلاق و هم در عمل به آن، مستقل و بخود متکی باشد. وجه قانونگذار اراده آزاد، همان عقل عملی است که در فلسفه اخلاق او، بیشترین تأکید بر آن شده است. با این بیان بنظر می‌رسد که اخلاق مستقل و عقلی کانت نه در بخش وضع قانون و تکالیف اخلاقی و نه در بخش عمل به این تکالیف، نیازی به هیچ عامل و مرجع بیرون از خود ندارد. حداقل اینست که کانت بنحو منطقی و معقول جایگاه این مرجع بیرونی را تعیین نکرده است.

۲ - از آنجا که کانت عمده دلایل مربوط به ضرورت مؤدی شدن قانون اخلاق به مؤلفه‌های دینی را در بحث خیر اعلی مطرح می‌کند، بیفایده نخواهد بود که اولاً به بررسی اجمالی جایگاه مفهوم خیر اعلی در نظام اخلاقی او بپردازیم؛ و سپس ببینیم آیا تلقی وی از خیر اعلی، ضرورت وجود خداوند و جاودانگی نفس را در پی دارد یا خیر؟ همانطور که قبلاً دیدیم، خیر اعلی برای کانت بعنوان

16 - *Ibid.* p. 134.

17 - Kant; *Religion within Limits of Reason Alone*; trans. by Green and Hudson, p.3.

18 - *Practical Reason*; p. 134.

متعلق عقل عملی و غایت نهایی اخلاق مطرح می‌شود. با توجه به نگرش خاص او به رابطه میان غایت و قانون اخلاق، هرگز نباید غایت اخلاق یا متعلق، عقل عملی را مقدم بر قانون لحاظ کرد؛ این غایت یا متعلق بواقع چیزی است که پس از تحقق قانون و پس از عمل به آن، باید بدان چشم داشت؛ پیش از آن هیچ نوع تحقق و شأنت انگیزشی ندارد. بیان زیر بخوبی این رویکرد را روشن می‌سازد:

«اگر چه خیر اعلی ممکن است متعلق کامل عقل عملی محض یعنی اراده محض باشد، اما باز هم نباید آن را مبنای ضرورت بخش اراده محض در نظر گرفت. تنها قانون اخلاق باید مبنا و اساس خیر اعلی و تحقق متعلق اراده محض محسوب شود.»<sup>۱۹</sup>

بنابراین می‌توان گفت که خیر اعلی در شکلهی به قانون و تکالیف اخلاقی کانت از نقش مؤثری برخوردار نیست؛ و شاید بتوان گفت طرح مفهوم خیر اعلی حداکثر پاسخگوی سؤال سوم از سه پرسش است که کانت در اواخر نقد اول مطرح می‌کند. یعنی این سؤال که «به چه چیز می‌توان امیدوار بود» نه «چه باید انجام داد». اما برغم داشتن چنین شأن و جایگاه حداقلی در اخلاق، بد نیست ببینیم آیا این مفهوم خیر اعلی بدرستی جا را برای ضرورت مؤلفه‌های دینی بویژه خدا باز می‌کند یا خیر؟ متأسفانه باید پذیرفت که کانت در همه آثار خود از منظر واحد به خیر اعلی نگاه نکرده است. همچنانکه دیدیم در نقد عقل عملی، کانت از منظر دینی به مفهوم خیر اعلی می‌نگرد و معتقد است فقط با فرض وجود خداوند و ادامه حیات انسان در جهان دیگر (جاودانگی نفس) می‌توان به تحقق خیر اعلی بعنوان متعلق و غایت نهایی عقل عملی امیدوار بود.

اما در نقد حکم بنظر می‌رسد که خیر اعلی از منظر دیگری مطرح می‌شود. در این رساله کانت ضمن تأیید بر این مفهوم بعنوان متعلق عقل عملی، آن را با خدا و جهان دیگر نمی‌زند:

«قانون اخلاق شرط عقلانی صوری اعمال آزادی است که بخودی خود - و بدون توجه به هر نوع غایت بعنوان شرط مادی - الزامش را بر ما تحمیل می‌کند. اما این قانون همچنین بنحو پیشین به تعیین غایت نهایی برای ما می‌پردازد و ما را ملزم می‌دارد تا در جهت تحصیل آن، تلاش

کنیم. این غایت همان خیر اعلی ممکن از طریق آزادی در جهان است.

در این متن نقل شده بخوبی روشن است که نه تنها خدا و جهان دیگر بعنوان شرطهای ضروری تحقق خیر اعلی لحاظ نشده است بلکه بر اراده آزاد و همین جهان در این خصوص تأکید شده است. اندریوزیث با بررسی همین شواهد در آثار کانت، تأکید می‌کند که دو تلقی دینی و سکولار از خیر اعلی در آثار وی یافت می‌شود.<sup>۲۰</sup>

بنظر می‌رسد که از این دو تلقی، مورد دوم با ساخت فلسفه عملی انسانمدار و مستقل کانت سازگارتر باشد. چرا نتوان بجای فرض خیر اعلی در جهان دیگر و توسط موجودی دیگر که انسان هیچ مدخلیتی در آن ندارد، نظامی اجتماعی تصور کرد که در آن، نهادهای گوناگون بگونه‌ای منظم و بر اساس اصل آزادی انسانها استوار شده باشد که هر فرد صاحب فضیلتی بتواند از احساس رضایت کافی - یعنی سعادت - برخوردار باشد.

\*\*\*

۳- ماحصل این بررسی اجمالی نشان می‌دهد که برغم وجود علاقه و دل بستگی به مؤلفه‌های دینی و ایمانی نزد کانت - که تا حدودی ناشی از نوع تربیت دینی اوست - این مؤلفه‌های دینی در نظام فلسفه عملی عقلی او جایگاه معقول و مناسبی نمی‌یابند. انسان اخلاقی کانت بسائقه عقل عملی خود قانون و تکالیف اخلاقی را می‌یابد و با صرف انگیزه احترام به این قانون، به آن عمل می‌کند. دخالت هر نوع انگیزه و غایت دیگری بهمان میزان، اخلاقی بودن فعل را مخدوش می‌سازد.

بنابراین استقلال نظام اخلاقی کانت، هر چند وجود خدا و جهان آخرت را رد نمی‌کند ولی - برغم ادعای او - ضرورت آنها را نیز اثبات نمی‌کند؛ و بنظر می‌رسد که عقل عملی کانت در رابطه با این مؤلفه‌های دینی، گامی فوآتر از عقل نظری - یعنی موضع امکانی - بر نمی‌دارد. شاید علت این عدم توفیق را باید در تأکید فراوان وی بر عقل و اراده عقلی خود - اتکای بشری یافت که از وی فیلسوفی انسانگرا جلوه‌گر ساخته است.

\*\*\*

19 - Kant; *Critique of Judgment*, p. 119.

20 - Andrews Reath; *Two conceptions of Highest good*, in, *Critical Assessments*, p. 221